






انتقام پرندہ ی عسل نما

-  Zulu folktale
-  Wiehan de Jager
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  Persian
-  Level 4

(imageless edition)



این داستان نگده پرنده ی عسل نما و مرد حریصی به نام گینگله می باشد. یک روز زمانی که گینگله برای شکار بیرون رفته بود صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالاخره پرنده را در بالای درخت دید. "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک"، صدای حرکت پرنده روی برگ ها شنیده می شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می پرید. او "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک جیک جیک" می کرد، و هر از گاهی متوقف می شد تا اینکه مطمئن شود که گینگله دارد او را دنبال می کند.

بعد از نیم ساعت، آنها به یک درخت انجیر وحشی
بزرگ رسیدند. نگده دیوانه وار در بین شاخه ها
می پرید. سپس او بر روی یک شاخه نشست و سرش را
به سمت گینگله کشید انگار که می خواست بگوید
“حالا بیا اینجا! چرا داری انقدر طولش می دی؟
گینگله زنبوری در پایین درخت ندید، اما به نگده
اعتماد کرده بود.

بنابراین گینگیله نیزه ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می کند مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندانش گرفت و در حالیکه چوب می سوخت و دود می کرد شروع به بالا رفتن از تنه ی درخت کرد.

خیلی زود او صدای بلند ویز ویز زنبورها را شنید. آنها داشتند به حفره ای که در داخل تنه ی درخت بود و کندوی آنها در آن بود رفت و آمد می کردند. زمانی که گینگوله به کندو رسید او ته چوبی که در حال سوختن بود را به داخل کندو فرو کرد. زنبورها در حالیکه عصبانی و بدجنس بودند با سرعت به بیرون هجوم آوردند. آنها از بوی دود فرار می کردند - ولی قبل از آن به گینگوله نیشهای دردناکی می زدند.

وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد. او یک مشت پر از شانه ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت شانه ی عسل را در داخل کیسه ای که بر روی شانه اش حمل می کرد قرار داد. و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.

نگده همه ی کارهایی که گینگیله داشت انجام می داد را مشتاقانه تماشا می کرد. او منتظر گینگیله بود که یک قسمت بزرگ از شانه ی عسل را باقی گذارد و به عنوان تشکر به پرنده ی عسل نما بدهد. نگده تند تند از این شاخه به آن شاخه پرید، و به زمین نزدیک و نزدیکتر شد. سرانجام گینگیله به پایین درخت رسید. نگده روی یک تخته سنگ نزدیک گینگیله نشست و منتظر پاداشش بود.

ولی گینگله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، "ویک-توررا! ویک-توررا!" گینگله ایستاد، وبه پرنده ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. "تو مقداری عسل می خواهی دوست من؟ آره! ولی من همه ی کارها را خودم کردم، و کلی نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو قسمت کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او تاوان کار خود را می دهد!

چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او غسل خوشمزه را به یاد آورد، و یک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، "آهان". "کندو باید در این درخت باشد." او سریعاً آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.

گینگیله بالا رفت، در تعجب بود که چرا صدای معمول
ویز ویز زنبورها را نمی شنید. او با خودش فکر می کرد،
“شاید کندو در عمق تنه ی درخت است.” او خود را به
شاخه ی دیگری کشاند. ولی به جای کندو، او به صورت
یک پلنگ خیره شد! پلنگ خیلی عصبانی بود که این
قدر بد از خواب پریده بود. او چشم هایش را تنگ کرد،
دهانش را باز کرد تا دندان های خیلی بزرگ و خیلی
تیزش را نشان دهد.

قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد، و با یک ضربه ی سنگین روی زمین فرود آمد وزانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود لنگان لنگان دور شد. از خوش شانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده ی عسل نما انتقامش را گرفت. وگینگیله درس عبرت گرفت.

و بنابراین، از وقتی که بچه های گینگیله داستان نگده را شنیدند برای پرنده ی کوچک احترام قائل شدند. هر وقت که عسل برداشت می کنند، سعی می کنند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را برای پرنده ی عسل نما نگه دارند.



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

انتقام پرندہ ی عسل نما

Written by: Zulu folktale

Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 3.0 International License](http://creativecommons.org/licenses/by/3.0/).